

سند زیر، به قلم فردریش انگلس، یکی از اسناد با ارزش تاریخی - تئوریک جنبش کمونیستی است. این سند، همراه با بازگویی یک برهه تاریخی، از اصول کمونیسم کارگران سخن می گوید. قوانین این سند آموزشی، همانند اصول کمونیسم در مانیفست، همچنان پابرجا و بایستی به سان مبنای مبارزه طبقاتی پرولتاریا به کار گرفته شوند. موازین برآمده از این آزمون پرولتری، یک شناخت و آگاهی طبقاتی را نیز بیان می دارد که از بنیادهای اصولی طبقه کارگر در اتحاد و مبارزه به شمار آمده و از همین روی در این برهه ی آغازین هزاره سوم میلادی، اصول و فلسفه رهایی بخش ماتریالیسم دیالکتیک در برابر مناسبات سرمایه داری همانا و هدف همان است که بوده است:

سازمانیابی پرولتاریا به سان یک طبقه آگاه و برای خویش و خودرهایی، سرنگون ساختن حاکمیت بورژوازی و به کف آوردن حاکمیت سیاسی پرولتاریا و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم در فرایند یک انقلاب پی در پی.

شهناز قنبری
ژانویه ۲۰۱۳

مارکس و روزنامه راین جدید (ننو راینس تسایتونگ - ۴۹ - ۱۸۴۸)^[i]

فردریش انگلس

«بورژوازی آلمان که تازه به برپایی صنایع بزرگ خویش دست یازیده بود، نه قدرت و نه شجاعت کسب سلطه‌ی کامل خویش در دولت را داشت و نه نیاز اجباری برای این امر. پرولتاریا نیز که به همان اندازه تکامل نیافته بود، به بردگی کامل فکری در آمد و سازمان نیافته و هنوز حتی ناتوان از سازمانیابی، و استقلال، تنها احساس مبهمی از تضاد عمیق میان منافع خویش و منافع بورژوازی داشت. از این روی با وجود تهدید دشمنانه بورژوازی، پرولتاریا دنبالچه سیاسی آن گردید.»ⁱⁱ

در آغاز انقلاب فوریه، "حزب کمونیست" آلمان [اتحادیه کمونیست ها]، همانگونه که آن را می نامیم، تنها از یک هسته‌ی کوچک یا واحد کمونیستی ساختار می‌یافت که به سان هسته‌ی یک انجمن مخفی - تبلیغاتی سازمان یافته بود. انجمن، تنها به دلیل نبود آزادی انجمن و اجتماعات در آلمان، مخفی بود. علاوه بر انجمن های کارگری در خارج، که انجمن از آنها نیرو می گرفت، اما در خود کشور، علاوه بر اعضای منفرد در بسیاری مناطق، دارای افزون بر سی مجموعه یا بخش نیز بود. اما این نیروی رزمنده کوچک، هم دارای رهبری مانند مارکس، یعنی رهبری تراز اولی بود که همگان با خشنودی، رهبری وی را پذیرا بودند. با وجود وی است که این نیرو، برنامه‌ای از اصول و تاکتیک ها که امروز نیز از اعتبار بالایی برخوردار می باشد. یعنی "مانیفست کمونیسم" را داراست.

در درجه نخست، در اینجا بخش تاکتیکی این برنامه است که مورد نظر ما می باشد. این بخش روی هم رفته اینگونه بیان می دارد که:

" کمونیست ها حزب خاصی که در برابر احزاب کارگری دیگر قرار گرفته باشد، سازمان نمی دهند.

آنها هیچ گونه منفعی که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند.

آنها اصول فرقه‌ای خویش را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چارچوب آن اصول بگنجانند.

تفاوت کمونیست‌ها با دیگر احزاب طبقه‌ی کارگر در این است که آنها:

(۱) در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون، منافع مشترک تمامی پرولتاریا را مستقل از منافع ملی اشان مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌نمایند.

(۲) از سوی دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه بورژوازی ناگزیر به گذار از آنها است، آنها همواره و همیشه نمایندگان مصالح و منافع کل جنبش [کارگری] هستند. در نتیجه کمونیست‌ها از سویی در عمل، با عزم ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، و همیشه محرک جنبش به پیش می‌باشند؛ از سوی دیگر از دیدگاه تئوریک، برتری آنها نسبت به دیگر توده‌های پرولتاریا در این است که آنان به شرایط، جریان و نتایج کلی و نهائی جنبش پرولتاری به روشنی پی برده‌اند."

و برای احزاب آلمان به ویژه بیان‌گر آن هستند که:

"در آلمان، حزب کمونیست، تا زمانی که بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت استبدادی و مالکین فئودال و خرده بورژوازی ارتجاعی گام برمی‌دارد. ولی حزب کمونیست، حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که تا آنجا که شدنی است در مورد تضاد آشتی‌ناپذیر بین بورژوازی و پرولتاریا، روشن‌ترین شناخت ممکن را درون طبقه‌ی کارگر ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بی‌درنگ از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی به بار آورد، مانند حربه‌ای برضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از سرنگونی طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه علیه خود بورژوازی را به فوریت آغاز کنند.

کمونیست‌ها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف می‌دارند، زیرا آلمان در آستانه‌ی یک انقلاب بورژوایی قرار دارد." (بخش چهارم مانیفست.)^[iii]

هیچ برنامه تاکتیکی هرگز به خوبی این برنامه خود را توجیه ننموده است. این برنامه که در آستانه انقلاب طرح شد، از انقلاب سربلند بیرون آمد. از آن هنگام تا کنون نیز هرگاه حزب کارگری از آن منحرف گردیده، سزای انحراف خود را دیده است؛ و امروز در پی نزدیک به چهل سال، این برنامه از مادرید تا سنت پترزبورگ به سان مشی رهبری کننده‌ی تمام احزاب کارگری طبقاتی آگاه اروپا خدمت نموده است.

روی‌دادهای ماه فوریه در پاریس، انقلاب نزدیک آلمان را شتاب بخشیده است و بدینوسیله دشمنی علیه انقلاب را نیز آشکار نمود. بورژوازی آلمان به جای آنکه خود به پیروزی برسد، در پی انقلاب کارگران در فرانسه مغلوب گردید. پیش از آن که بورژوازی بتواند بطور کلی دشمنان دیرینه‌ی خود، سلطنت مطلقه، مالکیت فئودالی، بوروکراسی و خرده بورژوازی جبون را بر اندازد، ناچار به رویارویی با دشمن جدید خود، یعنی پرولتاریا شد. با این همه، تاثیرات شرایط اقتصادی ای که از شرایط فرانسه و انگلستان بسیار واپس‌مانده‌تر بود و نیز واپس‌مانده گی شرایط طبقاتی آلمان که ناشی از آن است، بی‌درنگ خود را نشان دادند.

بورژوازی آلمان که تازه به برپایی صنایع بزرگ خویش دست یازیده بود، نه قدرت و نه شجاعت کسب سلطه‌ی کامل خویش در دولت را داشت و نه نیاز اجباری برای این امر. پرولتاریا نیز که به همان اندازه تکامل نیافته بود، به بردگی کامل فکری در آمد و سازمان نیافته و هنوز حتی ناتوان از سازمانیابی، و استقلال، تنها احساس مبهمی از تضاد عمیق میان منافع خویش و منافع بورژوازی داشت. از اینرو با وجود تهدید دشمنانه بورژوازی، پرولتاریا دنباله‌چاه سیاسی آن گردید.

بورژوازی هراسان نه از آنچه پرولتاریا بود، بلکه از آن روی که تهدیدی برای آینده را در می‌یافت و از آنچه [در خیزش] پرولتاریای فرانسه شاهد بود، تنها راه نجات خود را [تن سپاری] در هر سازشی با سلطنت و اشرافیت و حتی جیونانه ترین سازش‌ها را می‌شناخت، آنهم، هنگامی که پرولتاریا هنوز به نقش تاریخی خود آشنا نبوده و بخشی از

آن در آغاز نقش پیشتاز و جناح چپ افراطی بورژوازی را بر عهده گرفته بود. کارگران آلمان پیش از هر چیز می‌بایست آن حقوقی را که از سازمان‌یابی مستقل وی به مثابه یک حزب طبقاتی، جدائی ناپذیر بود، به دست می‌آورد، یعنی- آزادی نشر، سازمان‌یابی و اجتماعات- حقوقی که بورژوازی برای منافع سلطه‌ی خود می‌بایست برایش می‌جنگید، اما، اکنون در هراس از کارگران، آنها [این حقوق] را زیر پرشش می‌گیرد. چند صد عضو پراکنده‌ی انجمن [لیگ کمونیستی] در میان توده‌ی عظیمی که ناگهان به درون جنبش ریخته بودند، ناپیدا گردید. از اینرو، پرولتاریای آلمان در آغاز در صحنه‌ی سیاسی به صورت حزب دموکراتیک افراطی پدیدار شد.

در نتیجه هنگامی که یک روزنامه‌ی بزرگی را در آلمان سازمان دادیم، شعار ما به‌راستی تعیین شده بود. این شعار تنها می‌توانست شعار دموکراسی باشد، اما آن دموکراسی که در همه جا و در هر آینه بر ویژگی‌های پرولتاریایی پافشاری داشت که هنوز نمی‌توانست یک بار و برای همیشه بر درفش خود نصب کند. اگر ما نمی‌خواستیم آن کار را انجام دهیم، اگر ما نمی‌خواستیم جنبش را در دست بگیریم و در حقیقت، با پیشروترین جانب پرولتاری موجود آن همگرا باشیم، و آنرا به پیش، سمت و سوی دهیم، در آن صورت، کاری جز موعظه‌ی کمونیسم، آن هم در برگه‌ای کوچک و محلی و تشکیل یک فرقه‌ی کوچک به جای یک حزب بزرگ فعال برای ما باقی نمی‌ماند. اما آرمان گرایان [وتو پیست‌ها] را آنقدر خوب مطالعه کرده بودیم که دچار چنین رویکردی نشویم و برنامه مان را نیز برای چنین رویکردی تدوین نکرده بودیم.

هنگامی که ما به کلن آمدیم در آنجا برای یک روزنامه‌ی بزرگ، بخشی به دست دموکرات‌ها و بخشی دیگر به دست کمونیست‌ها، تدارکاتی انجام گرفته بود. هدف، تنها تبدیل این روزنامه به یک نشریه‌ی محلی کلن و نتیجه تبعید ما به برلن بود.^[iv] اما به شکرانه‌ی مارکس، در درازای بیست و چهار ساعت، اوضاع در دست ما بود و به جای سازش هاینریش بورگر^v در هیئت تحریریه، روزنامه از آن ما شد. بورگر تنها یک مقاله (در شماره‌ی دوم) نوشت و این تنها مقاله‌ی وی بود. کلن دقیقاً جایی بود که ما می‌بایست می‌رفتیم، نه برلین. زیرا که:

یکم) کلن مرکز ایالات راین بود، جایی که از انقلاب فرانسه یادگار داشت، جایی که خود را با مفاهیم مدرن قانونی، مجمع القوانين ناپلئون^[vi] مجهز کرده بود، جایی که از هر دید، مهمترین صنایع بزرگ را تکامل می‌داد و

دوم) پیشرفته ترین بخش آلمان بود. برلن معاصر، با بورژوازی تازه سر از تخم در آورده‌اش، با خرده بورژوازی چاپلوسی که در گفتار، گستاخ، ولی در عمل جبون است، با مجموعه‌ی کارگران اش که هنوز رشد نکرده اند، توده‌ی بوروکرات‌هایش، اراذل اشرافی و درباری خویش، با مجموعه‌ی ویژگی‌های آن، به مثابه یک پایگاه شاهزادگان، آن را با مشاهداتمان به خوبی می‌شناختیم‌اش.

بنابراین در اول ژوئن ۱۸۴۸ سرمایه‌های بسیار محدودی، که تنها بخش کوچکی از آن پرداخت شده بود و بیشتر سهامداران آن افراد غیر قابل اعتمادی بودند، شروع به کار کردیم، نیمی از سهامداران بلافاصله پس از شماره‌ی نخست، ترک‌مان کردند و سرانجام، هیچ سهامدار دیگری نداشتیم.

اساسنامه هیئت تحریریه، به‌سادگی دیکتاتوری مارکس بود، یک نشریه روزانه که در ساعت معینی باید آماده باشد، نمی‌تواند سیاستی ورای این و به گونه‌ای دیگر پیشه کند. از این گذشته، دیکتاتوری مارکس در اینجا امری بدیهی بود، که از سوی همگی‌ما، بدون جدل و داوطلبانه پذیرفته شده بود. در درجه‌ی نخست، دید روشن و برخورد قاطع او بود که این ارگان را در سال‌های انقلاب به معروفترین روزنامه آلمان دگرگون کرده بود.

برنامه سیاسی روزنامه راین جدید^[vii] در بردارنده‌ی دو نکته بود:

یکم) جمهوری دموکراتیک آلمان واحد و غیر قابل تجزیه

دوم) جنگ با روسیه که در برگیرنده‌ی احیای دوباره‌ی لهستان می‌باشد.

دموکراسی خرده بورژوازی در آن زمان به دو بخش تقسیم می‌شد:

شمال آلمان که با کنار آمدن با یک امپراتور دموکرات پروس مخالفی نداشت، و جنوب آلمان که در آن هنگام بطور دقیق در بردارنده‌ی «پادین» بود که می‌خواست آلمان را به یک جمهوری فدراتیو و نمونه سوئیس تبدیل کند. ما ناچار به جنگیدن با هر دوی آنها بودیم. منافع پرولتاریا، هم پروس شدن آلمان و هم همیشگی نمودن تقسیم آلمان به دولت های کوچک را منع می‌کرد. این منافع، وحدت بی چون و چرای آلمان به صورت یک ملت که قادر به ایجاد جبهه‌ی جنگی که آزاد از تمام موانع کوچک سنتی بوده و در آن جبهه‌ی پرولتاریا و بورژوازی می‌توانستند قدرت خود را بسنجند، حیاتی می‌ساخت. در عین حال، این منافع [پرولتاریا] برقراری پروس به مثابه‌ی سر را نیز مردود می‌شمرد. دولت پروس با تمامی سیستم آن، سنت ها و خاندان‌های سلطنتی‌اش، دقیقاً تنها دشمن داخلی بود که در آلمان می‌بایست به دست انقلاب، سرنگون گردد. و افزون بر آن، پروس می‌توانست آلمان را تنها با جدا کردن بخش‌هایش از یکدیگر، با کنار گذاردن اتریش، متحد نماید. به بیان دیگر، انحلال دولت پروس و تجزیه‌ی دولت اتریش و وحدت واقعی آلمان به سان یک جمهوری. ما نمی‌توانستیم هیچ برنامه فوری انقلابی دیگری داشته باشیم، و این از گذر جنگ با روسیه و تنها از راه چنین جنگی امکان پذیر بود. در پی آمد، به آن نکته می‌پردازیم.

جدا از این، لحن روزنامه به هیچ روی رسمی، جدی و با حرارت نبود. ما روی هم رفته، مخالفان قابل خردانگاران ای داشتیم و به جمع آنان با بی‌اعتنایی شدیدی برخورد می‌کردیم. سلطنت توطئه‌گر، دسته بندی‌های مخفی، اشرافیت، روزنامه صلیب^[viii]، تمامی "ارتجاع" که خشک مغزان در باره‌شان حالی به حالی می‌شدند. تمام آنها را به استهزا و ریشخند می‌گرفتیم. و به همان اندازه نیز او هام جدیدی که از گذر انقلاب در صحنه پدیدار شده بود را به سخره می‌گرفتیم، مانند: روزهای مارس، مجالس فرانکفورت و برلن و راست‌ها و چپ‌های این مجالس. نخستین شماره با مقاله ای که بیهوده‌گی پارلمان فرانکفورت^[ix]، بی‌هدفی سخنرانی‌های پرگویانه، و بی‌مایگی مصوبات جیوانانه این پارلمان را به ریشخند می‌گرفت، منتشر گردید.^[x] این مقاله به بهای نیمی از سهام داران ما تمام شد. پارلمان فرانکفورت حتی یک کلوپ بحث هم نبود، به سختی گفتگویی در آنجا انجام می‌گرفت. بیشتر اوقات رسالات آکادمیکی که از پیش آماده شده بودند، توجیه می‌شدند و مصوباتی که هدفشان تلقین به خشک مغزان آلمانی بود و کس دیگری به آنها توجهی نداشت، به تصویب می‌رساندند.

مجلس برلن مهم تر بود. این مجلس با قدرتی واقعی روبرو بود. مصوباتی را بحث و تصویب می‌کرد که بر واقعیات پایه داشتند و در آشیانه‌ی فاخته‌ی فرانکفورت جایی بر فراز ابرها، در نتیجه با تفسیر بیشتری برخورد می‌شد. با این همه، در آنجا نیز تندیس‌های چپ، مانند شولتزه دلچ، برند، السنر، اشتاین و غیره به همان شدت تندیس‌های فرانکفورت مورد حمله قرار می‌گرفتند. عدم قاطعیت، درنگ‌های آنان و فهم ناچیزشان، بی‌رحمانه افشا می‌شد. ثابت می‌گردید که اینان، چگونه گام به گام برای خیانت به انقلاب کنار آمده‌اند. این البته در خرده بورژوازی دموکرات که تازه تندیس‌ها را برای استفاده خود ساخته بود، تنفر بر می‌انگیخت. این تنفر برای ما نشانه‌ی آن بود که درست به هدف زده ایم.

به همین‌گونه، علیه پخش این توهم خرده بورژوازی که انقلاب با فرارسیدن ماه مارس به پایان رسیده و اکنون باید ثمرات آن را گردآوری کرد، نیز به مبارزه برخاستیم. از نظر ما، فوریه و مارس می‌توانستند اهمیت یک انقلاب واقعی را داشته باشند، به شرطی که نه تنها سر انجام انقلاب نباشند، بلکه بر عکس، نقطه آغاز یک جنبش انقلابی پایداری می‌گردیدند که در آن همانند انقلاب کبیر فرانسه، خلق در مبارزه‌ی خود، بیش از پیش تکامل یافته و احزاب، بیشتر و بیشتر تفکیک می‌یافتند، تا جایی که آنها با طبقات بزرگ بورژوازی، با خرده بورژوازی و پرولتاریا همپوشانی یافته و در گذر آن انقلاب، مواضع مشخص و بارزی از سوی پرولتاریا در یک دوره از نبردها به کف می‌آمد.

از این رو ما همه جا و هرآینه که خرده بورژوازی دموکرات تلاش می‌ورزید تضاد طبقاتی خویش با پرولتاریا را با عبارت معروف: "بالاخره ما همه یک چیز را می‌خواهیم و همه تفاوت‌ها به علت عدم تفاهم است" را بیپوشاند، به مخالفت بر می‌خاستیم. اما، هر چه کمتر به خرده بورژوازی اجازه آن را می‌دادیم که دموکراسی پرولتری ما را درنیابد، رام تر و نرم تر به سوی ما می‌گرایید. هر چه نیزتر و استوارتر با خرده بورژوازی تبادل و برخورد کنی، زودتر سر خم می‌کند و با حزب کارگران سازش بیشتری نشان می‌دهد. این امر بر ما ثابت گردیده است.

سرانجام ما، پارلمانتاریسم ناقص الخلقه (آنگونه که مارکس می‌نامیدش) به اصطلاح مجالس ملی گوناگون را افشاء نمودیم. این آقایان اجازه داده بودند تمام ابزار قدرت از دستشان خارج گردد و در مواردی، داوطلبانه آن را به دولت واگذار کرده بودند. در برلن همانند فرانکفورت در کنار دولت‌های تازه تحکیم شده‌ی مرتجع، مجالس بی‌قدرتی قرار

داشتند که به هر روی، می‌پنداشتند که مصوبات سست‌اشان، پایه‌های جهان را به لرزه می‌افکند. این خودفریبی ناقص الخلقه، حتی در چپ‌های افراطی نیز رایج بود. ما به آنها به روشنی گفتیم که پیروزی‌های پارلمانی، با شکست واقعی‌شان رویاروی خواهد بود. هم در برلن و نیز در فرانکفورت به همین گونه شد. هنگامی که "چپ‌ها" اکثریت را به دست آوردند، حکومت، کل مجلس را منحل کرد. حکومت از آن روی به این کار پرداخت، زیرا که تمام اعتبار خود را در نزد خلق از دست داده بود.

سرانجام، هنگامی که کتاب بوگار [xi] «در پاره مارا» را خواندم، دریافتم که در بیش از یک مورد، تنها بطور ناخودآگاه نمونه‌هایی واقعی "دوست خلق" [xiii] (نه نمونه‌ای که توسط سلطنت طلبان تقلب شده بود) را تقلید کرده‌ایم و اینکه تمام انفجار خشم و تمام تحریف تاریخی که به پشتوانه‌ی آن در درازای یک سده، تنها یک "مارا"ی کاملاً تحریف شده شناسانده شده بود، تنها بدان دلیل بود که "مارا" بی رحمانه پرده از تندیس‌های زمان، لافایت، بیلی و دیگران برداشته بود و آنها را به مثابه خائنین تمام عیار به انقلاب، افشاء نموده بود.

مارا، مانند ما نمی‌خواست انقلاب پایان یافته اعلام شود، بلکه خواستار ادامه دائم آن بود.

ما آشکارا اعلام کردیم که توده‌های گرایشی که ما نماینده‌گی‌اش را می‌نمودیم، زمانی توانستند برای کسب اهداف واقعی حزب مان وارد مبارزه شوند که افراطی‌ترین احزاب رسمی موجود در آلمان بر سر کار می‌آمدند: آن هنگام ما اپوزیسیون چنین احزابی را ساختار می‌دادیم.

روی‌داده‌ها، با این همه، افزون بر استهزاء مخالفین آلمانی مان، سبب پدیدار گشتن شور آتشین نیز گردید. قیام کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ با آمادگی ما همراه شد. با نخستین شلیک، ما در کنار قیام بودیم. پس از شکست آنان، مارکس در یکی از قوی‌ترین نوشتارهای خویش [xiii] شکست خوردگان را ستود.

آنگاه بقیه‌ی سهام‌داران، نیز ما را ترک کردند. با این همه، ما این خشنودی را به سان تنها روزنامه آلمان و بلکه تمام اروپا داشتیم که پرچم پرولتاریای در هم شکسته را در لحظ‌ای که بورژوازی و خرده بورژوازی تمام کشورها با سیل ناسزا بر شکست خوردگان می‌تاختند، برافراشته نگه داشتیم

سیاست خارجی ما بسیار ساده بود:

دفاع از هر خلق انقلابی و دعوت به یک جنگ سراسری اروپای انقلابی، در برابر پشتیبان قدرتمند اروپا یعنی روسیه. از ۲۴ فوریه [xiv] به بعد برای ما روشن بود که انقلاب، تنها یک دشمن به راستی قدرتمند یعنی روسیه داشت و جنبش [کارگری] هر چه بیشتر در سراسر اروپا گسترش می‌یافت، این دشمن نیز، بیشتر به کشانیده شدن به مبارزه ناچار می‌گشت. روی‌داده‌های وین، میلان، و برلن ناچار به عقب‌افکندن هجوم روسیه بودند، لیکن هرچه انقلاب به روسیه نزدیک تر می‌شد، ورود نهایی‌اش حتمی تر می‌گردید. اما اگر کسی موفق به کشاندن آلمان به سوی جنگ با روسیه می‌شد، هابسبورگ‌ها و هوهن زولرن‌ها [خاندان سلطنتی پروس و اتریش] دیگر امیدی نداشتند و انقلاب در همه جا پیروز می‌گشت.

این سیاست در هر دو شماره‌ی روزنامه، تا لحظه تهاجم واقعی روس‌ها به مجارستان، که کاملاً با پیش‌بینی در شکست انقلاب، همخوانی داشت، نشر یافت. هنگامی که نبرد تعیین‌کننده در بهار ۱۸۴۸ نزدیک می‌گردید، لحن روزنامه در هر شماره تندتر و هیجان‌انگیز تر می‌شد. ویلیام ولف در "میلیاردهای سیلیزیای" [xv] (هشت مقاله) به دهقانان سیلیزیای خاطر نشان نمود که چگونه در راه‌هایی از بندگی فئودالی توسط فئودال‌ها که از یاری دولت هم برخوردار بودند، بر سر پول و زمین، فریب خورده‌اند. و او خواستار یک هزار میلیون تالر [واحد پول] خسارت گردید. در همان حال در ماه آوریل رساله مارکس "کار مزدوری و سرمایه" به شکل سلسه نوشتارهایی که بیانگر روشن اهداف اجتماعی سیاست ما بود، پدیدار گردید. هر شماره‌ی مخصوص، به نبرد عظیمی که در حال تدارک بود، به تشدید خصومت‌ها در فرانسه، ایتالیا، آلمان و مجارستان می‌پرداخت. به ویژه در شماره‌های مخصوص ماه آوریل و می، شمار زیادی بیاتیه خطاب به خلق، برای حفظ آمادگی خویش جهت عمل مستقیم وجود داشت.

"در خارج و داخل امپراتوری" این شگفتی ابراز می‌گشت که چگونه در درون یک قلعه‌ی پروسی درجه اول، در برابر پادگان هشت هزار نفری و در روبروی پاسگاه، این چنین خونسردانه فعالیت خود را ادامه می‌دادیم. اما با توجه به هشت تفنگ و سرنیزه و ۲۵۰ فشنگ در اتاق هیئت تحریریه، و کلاه قرمز ژاکوبینی حروف چین‌ها، افسران، عمارات ما را دژی می‌شناختند که با چابکی قابل تسخیر نبود.

سرانجام در ۱۸ می ۱۸۴۹ بلا وارد شد.

قیام در درسدن و البرفلد^[xvii] سرکوب شد. در «ازرلون» محاصره گردید، ایالت «راین» و «وستفالیای»^[xvii] با سرنیزه به سیخ کشیده شدند. سرنیزه‌هایی که پس از تجاوز کامل به راین لاند پروس، علیه پالاتینیت و بادین^[xviii] متوجه شده بودند. آنگاه سرانجام، دولت جرات نمود به سوی ما یورش آورد. نیمی از کارکنان هیئت تحریریه، زیر پی‌گرد و نیمه‌ی دیگر به سان غیر پروسی‌ها، مشمول تبعید شدند. تا زمانی که تمام ستون‌های نظامی در پشت سر دولت قرار گرفته بودند، کاری نمی‌شد کرد. ما ناچار به تسلیم دژ خود بودیم، اما با سلاحها و وسائل خود نشستیم، با موزیکی که می‌نواخت و پرچمی که در اهتزاز بود، پرچم آخرین شماره، یک شماره‌ی سرخ که در آن به کارگران در برابر تلاش‌های بی‌فرجام، هشدار دادیم، و به آنها اعلام کردیم:

"هنگام جدایی، هیئت تحریریه روزنامه راین جدید از شما، به سبب پشتیبانی‌هایی که نشان داده اید سپاسگزاری می‌کند. آخرین کلام آنها همیشه و همه جا عبارت خواهد بود از: **رهایی طبقه کارگر!**"

بدین گونه، روزنامه راین، کمی پیش از آن که به یک سال بیانجامد، خاموش شد. در حالی که کاری که تقریباً بدون کمک مالی آغاز شد. آن مقداری نیز که وعده داده شده بود، به همان گونه که گفتیم به زودی از بین رفت - در سپتامبر، تیراژی برابر ۵۰۰۰ داشت. در برهه‌ی محاصره‌ی کلن، انتشارش را متوقف کرد و در میانه‌ی اکتبر دیگر بار، از آغاز شروع نمود. هنگامی که در مه ۱۸۴۹ سرکوب گردید، بار دیگر ۶۰۰۰ آبونه داشت، در همان حالی که روزنامه‌ی "کلن"^[xix] بنا به اعتراف خویش، بیش از ۹۰۰۰ آبونه نمی‌داشت. هیچ روزنامه‌ی آلمانی، پیش یا پس از (راین جدید) هرگز چنین قدرت و نفوذ را نداشت، و یا هرگز به اندازه‌ی روزنامه‌ی راین جدید، توانایی آن را نداشت که توده‌های پرولتری را زیر تاثیر قرار دهد و به این پایه برسد. این جایگاه، بیش و پیش از همه، **مدیون مارکس** است.

هنگامی که مصیبت وارد شد، کارکنان تحریریه پراکنده شدند. مارکس به پاریس رفت، جایی که سرانجام در ۱۳ ژوئن برآمد سال ۱۸۴۹ در آماده‌سازی بود. ویلیام ولف، نیز زمانی که مجلس می‌بایست، میان منحل شدن از بالا و یا پیوستن به انقلاب، یکی را برگزیند، کرسی خویش در پارلمان را اشغال کرد. و من هم به پالاتینیت رفتم. و با درجه یاور به سپاه داوطلب ویلیج^[xx] پیوستم.

اصل این نوشته به آلمانی میانه‌ی فوریه سال ۱۸۸۴ نوشته شده و در روزنامه‌ی "سوسیال دموکرات" شماره سیزدهم مارس ۱۸۴۴ چاپ شد.

(ⁱⁱ) ف. انگلس، از خود متن، تمام **تاکیدها** و [] از ویرایشگر است.

(ⁱⁱⁱ) روزنامه راینش نو، (Neue Rheinische Zeitung (New Rhine Gazette)، کارل مارکس را به سردبیری داشت، هاینریش بورگر، ارنست درونکه، فردریش انگلس، جورج ویرث، فردیناند ولف و ویلهلم ولف از دیگر دست‌اندرکاران آن بودند.

Karl Marx, editor-in-chief, Heinrich Bürgers, Ernst Dronke, Friedrich Engels, Georg Weerth, Ferdinand Wolff, Wilhelm Wolff .

ⁱⁱⁱ) کارل مارکس، فردریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست، فصل ۴، مناسبات کمونیست ها با احزاب اپوزیسیون، صص ۲-۷۱، نشر مسکو ۱۹۵۱، ویرایش و بازنشر آلفابت ماکزیم، سوید بهمن ماه ۱۳۷۹ خورشیدی.

^{iv}) گوستاو آدولف اشلوفل، دانشجوی دموکرات آلمانی است که به سبب نگارش دومقاله در دفاع از حق زحمتکشان که در ۱۹ آوریل در شماره پنجم روزنامه " دوست خلق " روزنامه ای که از انقلاب مارس ۱۸۴۸ در برلن منتشر می شد، در آوریل ۱۸۴۸ محاکمه شد. او به اتهام تهیج به قیام به شش ماه زندان در یک قلعه محکوم گردید.

^v Heinrich Bürgers.

^{vi}) مجمع القوانین ناپلئون (*The Code Napoléon*) در مفهوم کلی خود قوانین اجتماعی، قوانین محاکمات اجتماعی، قوانین تجاری، قوانین جنائی و قوانین محاکمات جنایی که بین سال های ۱۰ - ۱۸۰۴ تدوین شده بودند را در برمی گیرد. این قوانین در بخش های غربی و جنوب غربی آلمان که در ۱۸۱۵ به اشغال فرانسه ناپلئونی در آمده بود، جاری بود و در ایالت راین حتی پس از پیوست آن به پروس در ۱۸۱۵ نیز ادامه یافت. به بیان دیگر، مجمع القوانین ناپلئون، قوانین اجتماعی است که در ۱۸۰۴ تدوین شد و انگلس آنرا " برای جامعه بورژوازی ... اصول بسیار کلاسیکی نامید".

^{vii}) روزنامه راین جدید (یا نشریه راین نو)، روزنامه ای است که از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ منتشر می شد و ارگان رزمنده جناح پرولتری جنبش دموکراتیک به سردبیری کارل مارکس بود. مارکس و انگلس سرمقالاتی که برخورد روزنامه را به مسائل اساسی انقلاب در آلمان و اروپا را نمایندگی می کرد به عهده داشتند. در پی شکست انقلاب در آلمان روزنامه تعطیل شد. لنین می گفت که روزنامه راین جدید " تا امروز هم بهترین و بی سابقه ترین ارگان پرولتاریای انقلابی است. »

^{viii}) روزنامه صلیب، نامی که برای روزنامه آلمانی پروس جدید به کار می رفت، زیرا در سر تیتر روزنامه، صلیبی نقش بسته بود که نشانهی نیروی زمینی ارتش ذخیره بود. از ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۰۳۹ در برلن منتشر می گشت. ارگان دسته بندی های پنهانی درباری و ضد انقلابی و یونکرهای پروس بود و سرانجام، هم ارگان جناح راست افراطی محافظه کاران شد.

^{ix}) انگلس، در اینجا به مقاله ی "مجلس فرانکفورت" اشاره دارد که در ۳۱ مه ۱۸۴۸ نگاشته شده است.

^x) انگلس به نوشتارهایی در روزنامه راین جدید اشاره دارد که به انتقاد از مجالس ملی فرانکفورت و برلن می پرداخت و برخی از آنها بوسیله ی مارکس نگاشته می شد. افزون بر این، این انتقادها از سوی انگلس در کتاب "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" انجام گرفته است.

^{xi} Alfred Bougeart, *Marat*

^{xii}) آلفرد بوژه، «مارا»، «دوست خلق»، کتاب اول و دوم، پاریس ۱۸۶۵. دوست خلق - در روزنامه ای که از ۱۲ سپتامبر ۱۷۸۹ تا ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۳ به دست ژان پل مارا، یکی از رهبران ژاکوبن ها در پاریس منتشر می شد. این نوشتار، از ۱۶ سپتامبر ۱۷۸۹ تا ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ با این نام نشر می یافت و امضاء "مارا، دوست خلق" (*L'Ami du peuple*) را با خود داشت.

^{xiii}) به نوشتار مارکس "انقلاب ژوئن" که در ژوئن ۱۸۴۸ نوشته شد، اشاره می کند.

^{xiv} ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ تاریخ سرنگونی پادشاه لوئی فلیپ در فرانسه است. با دریافت خبر پیروزی انقلاب فوریه در فرانسه، نیکلای اول در روسیه، به وزیر جنگ خود، برای تدارک مبارزه علیه انقلاب اروپا را صادر کرد و به بسیج نیمه عمومی پرداخت.

^{xv} "میلیاردهای سیلیزیا" در برگیرنده‌ی سلسه نوشتارهایی به دست ویلهلم ولف، دوست و هم‌رزم مارکس و انگلس بود و از ۲۲ مارس تا ۲۵ آوریل ۱۸۴۹ در روزنامه راین جدید منتشر شدند. در سال ۱۸۸۶ این مقالات با تغییرات کمی به صورت جزوه با پیش‌درآمدی به دست انگلس به نام "خدمت به تاریخ دهقانان پروس" منتشر گردید. انگلس در نوشته خود به نام "ویلهلم ولف" بطور مفصل این نوشتارها را تفسیر کرده است.

^{xvi} Dresden and Elberfeld.

^{xvii} Iserlohn; the Rhine Province and Westphalia.

^{xviii} Prussian Rhineland, Palatinate and Baden

^{xix} (روزنامه کلن، روزنامه‌ای آلمانی بود که از سال ۱۸۰۲ در کلن منتشر گردید. در درازای انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ و سلطه ارتجاع که در پی آمد داشت؛ این روزنامه سیاست جویانه و خائنانه بورژوازی لیبرال پروس را بازتاب می‌داد و همواره و همیشه، به سختی به روزنامه راین جدید یورش می‌برد.

^{xx} اشاره به شرکت انگلس در قیام ۱۸۴۹ بادن - پالاتینیت می باشد که وی پس از اشغال مسلحانه روزنامه به صف ارتش خلقی-داوطلب ویلیچ (Willich)، واحد توپخانه پیوست. به نوشته انگلس زیر نام "کارزار برای قانون اساسی امپراتوری در آلمان" ۵۰-۱۸۴۹ نگاه شود.

این ویرایش و بازپخش در تاریخ ژانویه ۲۰۱۳ از باز تکثیر «کمیته موقت سعید سلطانی‌پور(خواهان ادامه مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل و مواضع سازمان چریک های فدائی خلق ایران از مقطع کنگره و بعد از آن) - سوئد-۱۳۶۰» انجام گرفته است.

shahnaz.ghanbari2@gmail.com